

تبیین ژئواکونومیکی و ژئوکالچری بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه

احمد فتحی

دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

حیدر لطفی^۱

دانشیار جغرافیای سیاسی و گردشگری، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

عزت الله عزتی

دانشیار جغرافیای سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مجید ولی شریعت پناهی

دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، واحد یادگار امام (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۱۷ تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۴

چکیده

منطقه خاورمیانه در مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان واقع شده است. خاورمیانه محل تلاقی و به هم رسیدن آسیا، اروپا و آفریقا و به عبارت دیگر نقطه کانونی سیاسی-اقتصادی و فرهنگی جهان قدیم است. در سال‌های اخیر، خاورمیانه دچار یک بحران‌زدگی کم‌سابقه شده و کشورهای منطقه از جمله سوریه، عراق و یمن دچار بحران تروریسم و بحران‌های گسترده داخلی شده‌اند. هدف این مقاله بررسی نقش متغیرهای ژئواکونومیکی و ژئوکالچری در نضج بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه است. سؤال اصلی مقاله این است که متغیرهای ژئواکونومیکی و ژئوکالچری چه نقشی در ظهور و تداوم بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه ایفا می‌کنند؟ فرضیه‌ای را که برای پاسخگویی به سؤال اصلی پژوهش در صدد تحلیل و بررسی آن هستیم این است که به نظر می‌رسد متغیرهای ژئواکونومیکی و ژئوکالچری پیدایش و ظهور بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه را تسهیل و حل و فصل و خاتمه آن‌ها را بر چالش و سخت و غیرممکن می‌نمایند. روش این مقاله توصیفی تحلیلی است که در آن مقاله سعی خواهد شد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل موضوع پرداخته شود. نتایج مقاله نشان می‌دهد که بحران‌های خاورمیانه دارای دو آبخور اقتصادی و فرهنگی هستند که دخالت بازیگران فرا منطقه‌ای نقش کاتالیزور را در این معادله بازی می‌کند.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، بحران، ژئواکونومی، ژئوکالچر، خاورمیانه.

مقدمه

شاید به جرات بتوان دهه ی اخیر را یکی از هولناکترین دهه‌هایی دانست که شاهد وقوع بحرانهای تسلسل وار در جهان و بخصوص در خاورمیانه و شمال افریقا بود. از بحران جهانی پناهجویان گرفته تا خیز بلند تروریسم. نکته‌ی تاسف بار اینجاست که یا برای حل این بحرانها تلاش جدی ای صورت نگرفته و اجماعی ما بین بازیگران و رژیم های منطقه ای و بین‌المللی نبوده و یا اگر اقدام جمعی صورت گرفته با شکست منتهی گردیده است. شکستی که مولود آن چیزی جز ظهور تهدیدات و بحران‌های جدید و البته پیچیده‌تر نیست. وضعیت تا جایی بغرنج گردیده که حتی جوامعی که در آنها امنیت و صلح برقرار است، فضای خوف آلود ناشی از تروریسم کم کم به دو قطبی شدن و دماگوزی در این جوامع هم دامن می‌زند. در سال‌های اخیر، خاورمیانه دچار یک آشوب‌زدگی کم‌سابقه شده و میزان هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه رو به افزایش گذاشته است. شماری از کشورهای خاورمیانه مانند سوریه، عراق و یمن دچار معضل تروریسم و تنش‌های گسترده داخلی هستند. البته مشکلات این سه کشور تنها متاثر از مسائل داخلی نیست. برخی دولت‌های منطقه مانند بحرین و لبنان هم ثبات داخلی چندانی ندارند. هم اکنون رقابت‌های منطقه‌ای میان قدرت‌های خاورمیانه در جریان است. شماری از کشورهای بزرگتر منطقه مانند عربستان در امور کشورهای کوچکتری چون: بحرین و لبنان دخالت می‌کنند. قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز به طور تاریخی در خاورمیانه حضور داشته‌اند. خاورمیانه به مرکز تقابل قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است و هر یک از این بازیگران، به دنبال اهداف و منافع خود هستند. دسته‌بندی‌های سیاسی میان کشورهای درون و بیرون از منطقه، بر پیچیدگی وضعیت خاورمیانه افزوده است. در این منطقه، حتی کشورهایی که در یک دسته‌بندی سیاسی هستند گه‌گاه با یکدیگر دچار تنش‌های جدی می‌شوند. تلاش عربستان و شماری از کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس برای تحمیل خواسته‌های خود به قطر یک نمونه از این تنش‌هاست. رژیم صهیونیستی همچنان به تنش‌های خاورمیانه دامن می‌زند. این رژیم امنیت و بقای خود را در افزایش تنش میان کشورهای منطقه می‌بیند. از این‌رو می‌کوشد آتش جنگ و درگیری همیشه میان کشورهای منطقه روشن بماند. دخالت غرب و به ویژه آمریکا در امور خاورمیانه حد و مرزی ندارد. آمریکا به خاطر تامین امنیت و بقای اسرائیل به هر کاری دست می‌زند. اسرائیل مهمترین متحد جهانی آمریکاست. لابی‌های اسرائیلی بر کاخ سفید و کنگره سایه انداخته‌اند و سیاست‌های خاورمیانه ای آمریکا را شکل می‌دهند. منابع انرژی خاورمیانه هم بلای جان منطقه شده است. خاورمیانه بخش عمده‌ای از نیازهای انرژی کشورهای توسعه یافته از جمله آمریکا را تامین می‌کند. یکی از دلایل حضور نظامی آمریکا و شماری از کشورهای غربی در منطقه، تضمین صدور بی‌وقفه انرژی به غرب است.

آمریکا و غرب به خاطر انرژی حتی از انجام کودتا و دخالت نظامی در کشورهای منطقه رویگردان نیستند. پس از ملی شدن صنعت نفت در ایران، کودتایی آمریکایی- انگلیسی در دوره نخست وزیری محمد مصدق در ایران روی داد. به طور خلاصه، کشورهای خاورمیانه با معضلات داخلی بسیاری مانند تروریسم، فقر و نابرابری اجتماعی روبرو هستند. شماری از کشورهای منطقه هم به طور تاریخی با یکدیگر درگیر جنگ و کشمکش بوده‌اند. حضور قدرت‌های فرامنطقه ای نیز وضع را بدتر کرده است. در چنین محیط ناامنی، طبیعتاً مخارج نظامی کشورها افزایش

می‌یابد. برپایه آمارهای ارائه شده از سوی موسسه پژوهشی صلح بین‌المللی استکهلم^۱ در سال ۲۰۱۶، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اسرائیل، ترکیه، عمان و کویت به ترتیب بیشترین هزینه‌های نظامی را در خاورمیانه داشتند. هدف این مقاله بررسی نقش متغیرهای ژئواکونومیکی و ژئوکالچری در نضج بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه است. سؤال اصلی مقاله این است که متغیرهای ژئواکونومیکی و ژئوکالچری چه نقشی در ظهور و تداوم بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه ایفا می‌کنند؟ روش این مقاله توصیفی تحلیلی است که در آن مقاله سعی خواهد شد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل موضوع پرداخته شود.

رویکرد نظری

اندیشه ژئوپلیتیک و ژئوکالچر و پرداختن به فرهنگ در پهنه جغرافیا و در رابطه با امر سیاسی، امری است که از دیرباز مطرح بوده است و صاحب‌نظران زیادی در مورد آن اظهار نظر کرده‌اند و در مورد آن به تحقیق پرداخته‌اند. برخی کسان در ایالات متحده آمریکا در نتیجه بالا گرفتن ایده‌های دهه ۱۹۹۰ ساموئل هانتینگتن در نظریه برخورد تمدن‌ها به گمان آغاز دوران اثرگذاری تفاوت‌های فرهنگی - تمدنی بر شکل‌گیری‌های سیاسی جهان در رقابت‌های قدرتی جدید سخن از ژئوکالچر به میان آوردند (امیرعبداللهیان، ۱۳۹۰). فرهنگ مجموعه‌ای از خصیصه‌های ساختاری یک گروه انسانی یا ملت است که وجه غالب آن را تشکیل داده و در ابعاد مختلف جهان‌بینی و نگرش به جهان، باورها و عقاید، آداب و رسوم، رفتار و کردار، شیوه‌ها و ابزار، مکانیسم‌های حراست از خود، اندیشه و تفکر، ادبیات و هنر و نظایر آن انعکاس پیدا می‌کند. فرهنگ نقش بنیادین در اندیشه و عمل انسان‌ها دارد و تمامی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، دفاعی، امنیتی، حقوقی، بین‌المللی و غیره را تحت شعاع قرار می‌دهد. فرهنگ سرچشمه هویت یک گروه متشکل انسانی و یا ملت می‌باشد بنابراین موجودیت سیاسی آن را توجیه می‌کند. فرهنگ امروزه به اشکال مختلف در سیاست ملی و سیاست بین‌الملل نقش آفرینی می‌کند. نظریه‌های برخورد تمدن‌ها و گفتگوی تمدن‌ها خود منعکس‌کننده نقش آفرینی فرهنگ در روابط و مناسبات انبیا بشر و خلق الگوهای جنگ و عدوات یا صلح و دوستی بین آن‌ها است (جهان‌بین و فتح‌الله، ۱۳۹۱).

جغرافیای فرهنگی یک حوزه مطالعاتی مستقل نیست که بتواند همه اطلاعات مربوط به خود را تولید نموده و آنها را به عنوان بخشی از یک سیستم بسته بررسی نماید، بلکه یک تبادل است که در آن اطلاعات، تفسیر و یافته‌های بسیاری از منابع، از یک دیدگاه کلی بررسی می‌شوند. به طور کلی شناخت رابطه متقابل جغرافیا و فرهنگ به عنوان دو موضوع مهم و پایه در علم جغرافیا، قابل بررسی است که می‌توان تحت عنوان جغرافیای فرهنگی مورد مطالعه قرار داد. جغرافیای فرهنگی دانشی است که ارتباط و تعامل دو حوزه فرهنگ و جغرافیا و تأثیرات متقابل آن دو را مورد پژوهش و بررسی قرار می‌دهد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷)؛ بنابراین روابط و مناسبات متقابل محیط و فرهنگ گروه‌های انسانی از مباحث جغرافیای فرهنگی است. گرچه تاکنون به دلیل گستردگی و تنوع موضوعات فرهنگی تعریف واحدی از جغرافیای فرهنگی ارائه نشده است؛ لیکن در این شاخه از جغرافیا «تفاوت‌ها و تشابهات عناصر فرهنگی گروه‌های انسانی در ابعاد فضایی و مکانی، مطالعه و بررسی تغییرات فضایی گروه‌های فرهنگی، شکل‌گیری

^۱. SIPRI

الگوهای فضایی فرهنگ توسط عملکردهای جامعه انسانی، تجزیه و تحلیل و برآن تأکید می‌شود.» بر این اساس چگونگی شناخت اختلافات فرهنگی در مکانهای مختلف، تغییرات فضایی و مکانی فرهنگ، شناخت و تقسیم‌بندی مناطق جهان بر اساس فرهنگ و پدیده‌های فرهنگی از سؤالات اساسی مربوط به جغرافیای فرهنگی است (داوودی، ۱۳۸۱).

برخی ژئواکونومی را استفاده از قدرت ژئوپلیتیک یا نظامی برای رسیدن به اهداف اقتصادی میدانند برخی دیگر تعریف موسع دارند و آن را درهم تنیدگی اقتصاد بین الملل، ژئوپلیتیک و استراتژی می‌دانند. برخی دیگر بر تجارت و حمایت از صنایع داخلی بدون در نظر گرفتن جنبه‌های ژئوپلیتیکی تأکید دارند. گروهی نیز استفاده از این واژه را برای بررسی سنتی تجارت بین الملل و تحریم‌ها محدود می‌کنند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱). در نهایت عده‌ای نیز این واژه را تقریباً برای تمام فعالیت‌های اقتصادی داخلی و خارجی به کار می‌برند و قدرت طرح‌ریزی یک کشور را با قدرت یا ضعف اقتصادی داخلی آن مرتبط میدانند. کشوری که برای مدت طولانی از تقویت قدرت اقتصادی خود غفلت کند، از نظر ژئوپلیتیکی نمیتواند نقش مهمی ایفا کند. ملاحظه میشود که تعاریف متفاوت است و خلاصه آنها را میتوان به صورت زیر بیان کرد:

- ژئواکونومی استفاده از ابزارهای اقتصادی برای تولید نتایج مفید ژئوپلیتیکی است.
- ژئواکونومی، به کار بردن ابزارهای اقتصادی برای کشورداری است.
- ژئواکونومی یک روش تحلیل و یک شکلی از کشورداری است و ابعاد گسترده‌ای دارد.
- ژئواکونومی ادامه منطق ژئوپلیتیک و ترکیبی از آن منطق با ابزارهای اقتصادی در عصر جهانی شدن است.
- ژئواکونومی، چگونگی اقدام یک دولت برای ایجاد و اعمال قدرت با استفاده از عوامل اقتصادی، نه عوامل صرفاً جغرافیایی است (تاجیک، ۱۳۸۱).

- ژئواکونومی مطالعه جنبه‌های فضایی، فرهنگی و استراتژیک منابع با هدف به دست آوردن یک مزیت رقابتی پایدار است. مزیت رقابتی یعنی اینکه ما چه چیزی میتوانیم تولید بکنیم که هیچ کس به اندازه ما در آن تخصص ندارد و نه کیفیتش از ما بهتر میشود و نه قیمتش از ما پایین تر میشود. امروزه هر کشوری که کالایی تولید میکند (منظور تولید غالب است که با آن شناخته میشود) اگر مزیت رقابتی نداشته باشد، یا گران تمام میشود یا با کیفیت پایین بوده و به مردم تحمیل میشود که این کار منطق اقتصادی ندارد (ابراهیمی، ۱۳۸۹).

به نظر میرسد یک تعریف سه بخشی از ژئواکونومی میتواند تا حدود زیادی جامعیت داشته باشد: "ژئواکونومی استفاده از ابزارهای اقتصادی برای دفاع از منافع ملی و تولید نتایج مفید ژئوپلیتیکی؛ و تأثیر اقدامات اقتصادی سایر ملت‌ها بر اهداف ژئوپلیتیکی کشور است." اولین بخش، استفاده از ابزارهای اقتصادی برای پیشینه کردن و دفاع از منافع ملی؛ دومین بخش؛ فهم اینکه چگونه (حداقل از نظر تئوریک) قدرت اقتصادی داخلی میتواند موجب ارتقای تصویر قدرت یک کشور در نظام بین الملل شود؛ و سومین بخش؛ تأثیر اقدامات اقتصادی دیگر ملت‌ها و کشورها بر اهداف ژئوپلیتیکی کشور (احمدیان، ۱۳۹۳).

منطقه خاورمیانه

خاورمیانه، با توجه به بافت اجتماعی، تنوع قومی و نژادی، منابع و امکانات مادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛

زیرا توزیع منابع و امکانات طبیعی بر پایه خواست و رضایت مردم منطقه نبوده است. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی نخست، ایجاد مرزهای تحمیلی برای کشورهای جدیدالتأسیس، بر اساس مصالح و مطامع قدرت‌های استعماری اروپا که در خاورمیانه حضور داشتند بدون توجه به مسائل قومی، نژادی و مذهبی مردم شکل گرفت. برای همین، امروزه در خاورمیانه و حتی شمال آفریقا، کشوری را نمی‌توان یافت که به گونه‌ای با یکی از همسایگانش، بر سر منابع آب، نفت، زمین و... اختلاف نداشته باشد. همین مشکل هر از چند گاهی به رقابت تسلیحاتی دامن می‌زند و در مواردی باعث درگیری و جنگ کوتاه مدت و دراز مدت در خاورمیانه شده است؛ بنابراین، خاورمیانه از نظر سیاسی - امنیتی هم برای مردم منطقه و هم برای کشورهای دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (ادوارد و هینچ کلیف، ۱۳۸۵).

زیگنیو برژینسکی^۱ تئورسین برجسته سیاست خارجی آمریکا و مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا پیرامون خاورمیانه و خلیج فارس می‌گوید: این منطقه شبیه زه کمانی است که تا انتها کشیده شده و آماده است تیری کشنده به سوی جهان پرتاب کند. از شاخ آفریقا تا افغانستان و از ایران تا خاور نزدیک زه این کمان است. این زه کانون رقابت سنگین ابرقدرت‌ها است و کانون پیرامونی آن نیز هر لحظه ممکن است مشتعل شود و جهان را به هیجان درآورد (اسدی، ۱۳۹۰).

منطقه خاورمیانه به عنوان کانون انرژی جهان در سراسر قرن بیستم و به گونه‌ای مضاعف در آغاز قرن جدید، نقطه خیزش و ظهور تحولات و بحران‌های متعددی بوده که تأثیرات آن‌ها اغلب از سطوح منطقه‌ای فراتر می‌رفته است. منطقه خاورمیانه به ویژه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به این سو، به دلیل اهمیتی که در اقتصاد جهانی پیدا کرد، بیش از پیش مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت و آن‌ها را وادار ساخت تا برای حضور و نفوذ در تحولات این منطقه از ابزارهای مختلفی استفاده کنند (اسدی، ۱۳۹۳).

در قرن بیستم، این منطقه از یک سو تأمین کننده بخش عمده‌ای از انرژی جهان به شمار می‌رفت و از سوی دیگر کانون برخی از بحران‌ها و تنش‌هایی بوده است که عمدتاً ناشی از حضور اسرائیل و مطامع برخی از قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده آمریکا است. به همین دلیل، تحولات منطقه خاورمیانه با امنیت جهانی و نیز اقتصاد سیاسی بین‌الملل گره خورده است. از همین رو است که خاورمیانه از دیر باز مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است که باعث شده این قدرت‌ها به فراخور منافع گسترده و نیازهای خود تعاریف مختلفی را از خاورمیانه ارائه دهند (پورسعید، ۱۳۸۸).

با پایان یافتن جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی امنیت سیاسی خاورمیانه با تهدیدات بیشتری مواجه شده است. برای مدت‌های طولانی تنش میان دولت‌ها، منطقه را در معرض بی‌ثباتی عمیقی قرار داده و به دفعات منجر به جنگ مستقیم، اخلال در امنیت سیاسی و اقتصادی و بحران‌های انسانی شده است. امروزه، تهدید به تهاجم در میان دولت‌ها به شیوه‌های جدید و خطرناک‌تری خود را نشان می‌دهد. رنگ باختن فرایند صلح میان اعراب و اسرائیل و در پی آن بروز خشونت، باعث شعله ور شدن احساسات ضد غربی در سراسر منطقه شده است (پیشگاهی فرد و

^۱. Zbigniew Brzezinski

سلیمانی مقدم، ۱۳۸۸). از سوی دیگر تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی نیز امکان وقوع درگیری در میان کشورهای رقیب را افزایش می‌دهد. صدور تروریسم از منطقه خاورمیانه به اقصی نقاط جهان، انزوای سیاسی و اقتصادی منطقه را در پی داشته است. توسعه و پیشرفت‌های داخلی نیز طی دهه گذشته در بی‌ثباتی منطقه دخیل بوده‌اند. نسل جدیدی از رهبران سیاسی بدون داشتن تجربه و مهارت‌های رهبری و بدون برخورداری از پایگاه‌های حمایتی، قدرت را در خاورمیانه به دست گرفته‌اند. افزایش میزان تحصیلات زنان، سلسله مراتب مرسوم اجتماعی را به چالش کشیده است. فناوری اطلاعات همچون تلویزیون‌های ماهواره‌ای که بیش از پیش در دسترس عموم قرار دارند، نقطه نظرات متنوع سیاسی و موضوعات اجتماعی را در معرض افکار عمومی ملت‌ها قرار می‌دهند. وقوع همزمان پیشرفت‌ها می‌تواند تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در پی داشته باشد. اثرات چنین تغییراتی در بلند مدت از منظر دموکراتیزه شدن و پیشرفت در حوزه حقوق بشر، ممکن است مثبت ارزیابی شود. هرچند اثرات کوتاه مدت چنین حالتی می‌تواند آشفستگی سیاسی و اقتصادی، افزایش تهدید به جنگ و چرخش‌های غیرقابل پیش‌بینی در سیاست و رفتار برخی از دولت‌های منطقه را در پی داشته باشد (Drysedale and Blake, 1989).



شکل ۱: منطقه خاورمیانه منبع: (https://wikitravel.org/en/Middle_East)

چنین به نظر می‌رسد که لیبرالیزه کردن منطقه به کندی پیش خواهد رفت و حتی فرایند دموکراتیزه کردن محدودتر خواهد شد. دولت‌های خاورمیانه نوعاً تحت کنترل رژیم‌های اقتدارگر و غیردموکرات هستند. در سال‌های اخیر، این حکومت‌ها برای انجام اصلاحات در نظام سیاسی و کاستن از کنترل دولت بر رسانه‌های همگانی و سایر اشکال آزادی بیان، تحت فشار بوده‌اند. در پاسخ به این فشارها، برخی از دولت‌های مذکور فرایند لیبرالیزه کردن را در پیش گرفته‌اند که مقدمه‌ای بر آزادی‌های مدنی همچون آزادی بیان و آزادی برگزاری نشست‌ها و تجمعات می‌باشد؛ اما در عین حال این دولت‌ها در روند دموکراتیزه شدن محدودیت‌هایی را نیز ایجاد کرده‌اند. از نشانه‌های دموکراتیزه شدن می‌توان به توسعه نهادهای دموکراتیک همچون مجلس قانون‌گذاری به شکل انتخاباتی اشاره کرد. به عنوان مثال، برخی از دولت‌ها به شهروندان خود تنها اجازه مشارکت در آن دسته از سازمان‌های مدنی را می‌دهند که همچنان وابسته به دولت است در حالی که چنین سازمان‌هایی نماینده منافع عمومی محسوب نمی‌شوند. به هر حال به رغم این محدودیت‌ها، تداوم روند لیبرالیزه کردن ممکن است خواست مردم جهت انجام اصلاحات سیاسی را در پی داشته باشد و ممکن است منجر به تغییرات دموکراتیک بیشتری در بلند مدت شود (ترابی، ۱۳۹۰).

از سوی دیگر ضعف اقتصادی این رژیم‌ها به احتمال زیاد موجب نارضایتی مردم از دولت‌هایشان خواهد شد. اصلاحات اقتصادی که اخیراً در حکومت‌های منطقه صورت گرفته است، در اشتغال‌زایی یا جلب سرمایه‌های خارجی به منطقه خاورمیانه با شکست مواجه شده‌اند. قروض سنگین، وضع مالیات‌های هنگفت و فساد حکومتی مانع از رشد اقتصادی در منطقه شده است. اخیراً خاورمیانه دستخوش بیکاری، فقر، تقاضا برای آب آشامیدنی و تأمین مواد غذایی نیز بوده است. این در حالی است که رشد سریع جمعیت، موجب تشدید این مشکلات در سال‌های آینده خواهد شد. کشورهای منطقه ناگزیر از واردات بیشتر مواد غذایی و سرمایه‌گذاری گسترده در بخش بازیافت آب خواهند شد. تداوم رکود اقتصادی، باعث از بین رفتن اعتماد مردمی نسبت به رهبران می‌شود و همچنین احتمال بروز ناآرامی را افزایش خواهد داد. علاوه بر این، باقیمانده جوانان تحصیل کرده فاقد شغل، زمینه مساعدی را برای رشد و افزایش بنیادگرایی افراطی فراهم خواهند آورد. در همان حال، اصلاحاتی که برای بهبود وضعیت اقتصادی این رژیم‌ها ضروری است - همچون کاهش تصدی‌گری و افزایش پاسخگویی دولت - با ایجاد نارضایتی در طرفداران حکومت، می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی گردد (خلیلی، ۱۳۸۳).

بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه

در کشور های خاورمیانه از فلسطین گرفته تا سوریه، مصر، لیبی، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان وضعیت به صورت عادی نیست. عراق درگیر داعش است. سوریه گرفتار جنگ داخلی شده است. لیبی با وجود برداشتن قذافی اما تا هنوز به ثبات دست یافته است. ترکیه با وجود اینکه در سال های اخیر رشد اقتصادی خوبی داشته است اما همچنان مسئله اقلیت های قومی و گروهی حل نشده است. در پاکستان عمران خان و طاهر القادری در برابر دولت قرار گرفته است و خواهان استعفای نخست وزیر است. افغانستان در شش ماه است که درگیر انتخابات است. انتخابات که در تاریخ دموکراسی طولانی ترین و شاید پر هزینه ترین باشد؛ اما تا هنوز نتیجه انتخابات معلوم نشده است و گفتگو های سیاسی که میان دو تیم انتخاباتی آغاز شده بود به بن بست رسیده است. وضعیت فردای افغانستان مانند دیگر کشور های خاورمیانه مبهم و سردرگم است. چرا کشور های خاورمیانه و از جمله افغانستان

گرفتار چنین بلاهت شده است. چه عواملی باعث کشاندن این کشورها به وضعیت کنونی شده است. نوشتار کنونی با بررسی دو رویکرد در صدد پاسخ به این مسئله است (اخوان کاظمی و عزیزی، ۱۳۹۰).

منطقه خاورمیانه در مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی جهان واقع شده است. خاورمیانه محل تلاقی و به هم رسیدن آسیا، اروپا و آفریقا و به عبارت دیگر نقطه کانونی سیاسی-اقتصادی بر قدیم است. برخورداری بیش از ۶۰ درصد ذخایر تجدید ناپذیر هیدروکربور جهان، در کنار برخورداری از بازار بزرگ و به شدت ثروتمند و جاه طلب ۳۰۰ میلیون نفری، با جمعیتی ترقی خواه و نوگرا که در عین حال با هردو نوع قرائت شیعه و سنی به شدت مذهبی و دین‌گرا می‌باشد، از اهم خصایص این منطقه و مردم آن می‌باشد (اسلامی و همکاران، ۱۳۹۳).

کشورهای این منطقه به طور کلی وارثان تجزیه دو امپراتوری قدرتمند ایران و عثمانی می‌باشند که نقش استعمار روس و انگلیس در خلق کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و تحمیل کشور اسرائیل در قلب جهان عرب و اسلام انکارناپذیر است. از زمان تشکیل دولت اسرائیل تا کنون هشت رشته جنگ گسترده بین این دولت و کشورهای عربی صورت گرفته است. اندیشه سیاسی حاکم بر جهان عرب و اسلام در جنگ‌های متقدم آنان با اسرائیل مبتنی بر پان عربیسم ناصری بوده است که ناکارآمدی خود را آشکارا نشان داده است. پی افکندن طرح‌هایی همچون اسرائیل بزرگ، ایده از نیل تا فرات، خاورمیانه بزرگ، مذاکرات سازش، صلح در برابر زمین، هلال شیعی و بهار عربی واژگانی هستند که برای منطقه خاورمیانه و در طول سالهای پس از تشکیل کشور اسرائیل، جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وارد ادبیات سیاسی منطقه و جهان شده است و این به نوبه خود نشان از اهمیت اغماض ناپذیر منطقه خاورمیانه و سرنوشت آن برای مراکز قدرت جهانی دارد. از زمان تشکیل سازمان ملل متحد تا حال حاضر (۲۰۱۴ م) بیشترین میزان قطعنامه‌های شورای امنیت این سازمان برای منطقه خاورمیانه و حوادث جاری در آن صادر گشته است که این موضوع خود گواهی‌دهنده آن است که سطح تنش در این منطقه تا چه اندازه بالاست (امینی، ۱۳۸۸).

در ایران در بین عمده پژوهش‌های صورت گرفته در خصوص کشور لبنان به نقش تشیع و پیروان آن در این کشور به کرات پرداخته شده است اما به نقش اهل سنت، حامیان منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای آن ونحوه همزیستی و تعامل و نیز تعارض آنان با شیعیان این کشور و تاثیرات متقابل آن بر ساخت سیاسی و توزیع فضایی قدرت پرداخته نشده است. از اینرو پژوهش پیشرو در پی ایضاح این نکات مغفول و ابهام‌زدایی از سایه روشن‌های افق سیاسی جاری و آتی لبنان است و می‌کوشد تا تصویری بی‌طرفانه مبتنی بر واقعیات سیمای سیاسی-اجتماعی لبنان به دست دهد.

حدود هفتاد درصد از جمعیت حوزه نفتی خلیج فارس را شیعیان تشکیل می‌دهند. چاه‌های نفت در این کشورها به طور عمده در مناطق شیعه‌نشین قرار دارد. هلال شیعی اصطلاحی است که بیشتر از سوی کسانی که درصدد القای خطر شدت یافتن روابط شیعیان عراق با شیعیان خارج از عراق خصوصاً ایران است، استفاده می‌شود. عبدالله دوم پادشاه اردن، در کاربرد "شیعه هراسانه" از آن برای بیان تمایلات ایران دوستانه شیعیان عراق استفاده کرده است. پس از او حسنی مبارک در مصر و ملک عبدالله در عربستان سعودی، از جمله کسانی بودند که خطر هلال شیعی را در منطقه مطرح کردند. ملک عبدالله دوم پادشاه اردن در دسامبر سال ۲۰۰۴ میلادی، در گفتگو با روزنامه واشنگتن پست هنگام دیدارش از آمریکا اصطلاح هلال شیعی را مطرح کرد. کاربرد این واژه مقارن با قدرت گرفتن شیعیان در انتخابات پارلمانی عراق، پس از حمله ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۳ م به این کشور بود (اسدی، ۱۳۹۳).

شکل‌گیری زمینه‌های طرح خاورمیانه بزرگ با تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ آغاز شد و با رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م و آغاز استراتژی‌های تازه آمریکا در خاورمیانه و به ویژه عراق به بار نشست. طرح خاورمیانه به دنبال ایجاد سازگاری بین کشورهای درون منطقه ای نظیر سازگاری اعراب و اسرائیل از یک طرف و ایجاد سازگاری کل منطقه با سیستم بین‌المللی نظیر سازمان تجارت جهانی و جز اینها به رهبری ایالات متحده آمریکا از طرف دیگر است. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد لبنان اسم کوه است و گفته شده است در این کوه هفتاد زبان وجود دارد که هیچ قومی، قوم دیگر آن را درک نمی‌کند و نمی‌فهمد. کمال سلیمان الصلیبی در «منطق تاریخ لبنان» می‌نویسد لبنان سرزمینی جغرافیایی است که در گذشته‌های دور به منطقه کوهستانی محاذی در ساحل بلاد شام اطلاق می‌شده است. مفاد لفظ لبنان از ریشه سامی «لبن» یعنی سفیدی اتخاذ شده است و ادامه می‌دهد که شکی نیست که سفیدی اشاره به برف‌هایی دارد که قله‌های کوه‌های لبنان را می‌پوشاند و آن را در زمستان از اطراف و سرزمین‌های مجاور متمایز می‌کند. عربها ۶۰ درصد، آسوریان و سریانیها ۳۶ درصد و ارمنیها ۴ درصد، کردها و یهودیان ۱ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. لبنان از شش استان تشکیل شده است؛ استان بیروت، استان جبل لبنان، استان شمالی لبنان، استان بقاع، استان نبطیه و استان جنوبی لبنان (بخشی شیخ احمد و همکاران، ۱۳۹۲).

برآوردی که مردم لبنان را از نظر دین بررسی می‌کند این گونه است: ۷/۵۹ درصد مسلمان، ۲۷ درصد مسلمان اهل سنت ۲۷ درصد مسلمان شیعه لبنان، ۳۹ درصد مسیحی، ۲۱ درصد مارونی ۸ درصد ارتودکس یونانی ۵ درصد دروز ۵ درصد کاتولیک یونانی و ۱/۳ درصد پیروان ادیان دیگر خاورمیانه، میدان رقابت قدرتهای اروپایی از اواخر قرن هیجدهم تا پایان جنگ جهانی اول بوده است. محققین اروپایی آن دوره را مسئله شرق نامیده‌اند و موضوع آن نیز این بود که چگونه دولتهای اروپایی می‌توانند بدون برهم زدن موازنه قوا در اروپا امپراطوری عثمانی و همچنین ایران را تجزیه نمایند. ازدید اروپا و اروپائیان تا دهه دوم قرن بیستم مسئله شرق با موفقیت نسبی به انجام رسیده بود، زمانی که کل اروپا در فاجعه جنگ جهانی اول فرو رفته بود. قبل از آن رویداد فاجعه بار، طی سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م که امپراطوری عثمانی را تجزیه کرد، تنها مناقشه مسلحانه در سطح اروپا، جنگ کریمه بود که طی سالهای مارس ۱۸۵۴ تا فوریه ۱۸۵۶ م اتفاق افتاد. این جنگ بخشی از یک رقابت دیر پا بین دو قدرت بزرگ اروپایی آن زمان برای نفوذ بر سرزمینهای امپراطوری عثمانی بود که در سرایشی سقوط قرار داشتند (تاج آبادی و دهنوی، ۱۳۹۳). این جنگ بین امپراطوری روسیه از یک طرف و فرانسه، بریتانیا، عثمانی و امپراطوری سالکونی از طرف دیگر بود. این جنگ در سال ۱۸۵۶ با معاهده پاریس خاتمه یافت و قدرتهای بزرگ تعهد کردند که استقلال و تمامیت ارضی عثمانی را به رسمیت بشناسند. این جنگ در واقع اولین جنگ مدرن در جهان بود که تغییرات تکنیکی به کار گرفته شده در آن، مسیر تاکتیکی جنگهای بعد را تغییر داد. از ویژگیهای منحصر به فرد این جنگ حضور زنان به عنوان پرستار در آن بود. منطقه خاورمیانه بیشتر شبیه به تختخوابی پُر از پَر است، به این معنا که نمی‌توان به نقطه‌ای از آن ضربه‌ای وارد آورد بدون آنکه موجب برآمدن نقاط دیگر آن نگردد (برنا بلداجی، ۱۳۸۶).

پیوند بهائیت با دولت انگلیس در سده‌ی اخیر، از مسایلی است که می‌توان گفت بین مورخان و مطلعان رشته‌ی تاریخ و سیاست، بر روی آن نوعی «اجماع» وجود دارد. در واقع استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلک‌های ساختگی در خاورمیانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می‌کرد و در این راستا کمک شایانی به

شکل‌گیری و ادامه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی به‌یاریان کرده است. از بین بردن صفوف متحد و یک‌پارچه‌ی امت اسلامی، روشن کردن شعله‌های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت‌های مخرب علیه تعالیم اسلامی - که از جمله‌ی اهداف انگلیس بود که - با ایجاد فرقه‌های جدید به کسب و تأمین آن‌ها دست می‌یافت. ایجاد فرقه‌های جدید موجب هدر رفتن انرژی انباشته جامعه مسلمین شد. این امر باعث شد تا دشمن از جایگاه خارج از مذهب به جایگاه درون مذهب راه یابد و از نیروهای داخل دین به عنوان صف‌بندی علیه جبهه اسلامی یارگیری نماید؛ بدین ترتیب دشمن با نمایی نوین هویدا شد. قرن بیستم برای امپراتوری بریتانیا، قرن موفق‌ی بود. دولت‌ها و چهره‌های دست‌نشانده‌ی انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس، آرایش مناسبی یافته بودند؛ زیرا انگلستان به علت تغییر سیاست، به جای حضور مستقیم، به دنبال یافتن دوستان و هم‌پیمانانی بود که بتوانند منافع او را تأمین کنند. به همین دلیل، با تطمیع و تهدید شیوخ، رؤسای کشورها و قبایل منطقه، به شدت در پی تسلطی نامرئی بر منطقه‌ی خاورمیانه و کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس بود. با این حال، هنوز خطر مهمی نفوذ و سیطره‌ی انگلستان را در جهان اسلام، به ویژه جهان سنی، تهدید می‌کرد و آن، امپراتوری خسته و پیر عثمانی بود. انگلستان در پی آن بود که به کمک هم‌دستان منطقه‌ای خود، آخرین میخ‌ها را به تابوت این امپراتوری بکوبد. امپراتوری عثمانی، با این که سال‌های پایانی عمر خود را می‌گذراند، هنوز در جهان سنی به عنوان مظهر خلافت که نمونه‌ی آرمانی حکومت در نگاه اهل سنت بود، شناخته می‌شد. استعمار انگلیس، اهمیت فراوان و ارزش سوق الجیشی فلسطین و نقش بزرگی که می‌توانست به یاری موقعیت خویش در آینده‌ی استعماری آن ایفا کند را درک کرد. «اعلامیه‌ی بالفور» و در نهایت حمایت و تأسیس رژیم صهیونیستی اسرائیل از سوی انگلیس از یک سو باعث شد تا امنیت و ثبات منطقه به چالش کشیده شود و از سویی نیز، مسلمانان را درگیر تفرقه‌ای سازد که به دلیل نوع رویکرد آن‌ها با این رژیم ایجاد شده بود (جعفری ولدانی و بیداقی، ۱۳۸۷).

امپراتوری روس تزاری اولین دولت استعماری است که سران بائیت و بهائیت با آن در پیوند بوده‌اند؛ علاوه بر منابع غیر بهائی، در مآخذ و منابع معتبر خود بایبان و بهائیان نیز شواهد و دلایل تاریخی متعددی وجود دارد که حاکی از پیوند سران این دو فرقه - خصوصاً بهائیان و بالاخص شخص حسینعلی بهاء - با امپریالیسم تزاری است. روشن‌ترین ردپایی که از بیگانگان در امر پیدایش بهائیت به چشم می‌خورد فعالیت‌های پرنس «کینیا دالگورکی» مأمور اطلاعاتی، سفیر و وزیر مختار دولت روسیه تزاری در ایران است؛ پس از آن که باب خود را مهدی موعود معرفی کرد، دستگیر و در شیراز محاکمه و زندانی می‌شود. حاکم اصفهان به نام «منوچهر خان گرجی معتمد الدوله» در اثر گرایش‌های استعماری و سفارش دالگورکی، عوامل خود را در شیراز به آزاد کردن باب از زندان و فرستادن او به اصفهان فرمان می‌دهد (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶).

سومین دولت استعماری که بهائیت در طول تاریخ، پیوندی عمیق و استوار با آن داشته و هنوز هم بیشترین پیوند را با آن دارد، ایالت متحده امریکاست. از نظر بهائیان مهد نظم‌اداری امرالله و در واقع مرکز سازماندهی تشکیلات بهائیت در امریکا قرار دارد. در سفری که عبداله‌بهاء در اواخر عمر خود به آمریکا داشت، طی نطق‌های متعددی در میان جمعی از سوداگران آمریکایی - عمدتاً ماسونی - «نور انسانیت را در نهایت جلوه و ظهور در روی آنان مشاهده می‌کند (جی مارتین، ۱۳۸۳).

تعمق در اسناد تاریخی و اعترافات عناصر بهائی در دستگاه حاکمه پهلوی، به خوبی نشان می‌دهد که آمریکا از دوران حکومت پهلوی دوم به همان میزان که در سیستم و تشکیلات دولت شاه رخنه کرد و مهره ای دست آموز خود را که ثمره کودتای ۲۸ مرداد محسوب می‌شدند به مناصب عالی رساند، عناصر بهائی را نیز برای تسلط و احاطه بیشتر بر رویدادهای درون رژیم پهلوی به خدمت گرفت و با رابطه و تعامل متقابلی که با بهائیت ایجاد نمود، سیطره جهانی خویش را بر سرتاسر سرزمین ایران گسترش داد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا نه تنها صریحاً حمایتی همه جانبه از بهائیان می‌کند، بلکه از طریق نفوذ بر رهبران کنونی جهان از آنان خواسته است تا رسالتی معنوی به آمریکا بدهد و سران و رهبران بهائی نیز که در طول تاریخ جیره خوار استعمار و قدرت های استعماری بوده‌اند، به این خواسته آمریکا تن داده‌اند (دوست محمدی و الغبان، ۱۳۹۴).

سرکوب گسترده اسلام گرایان رادیکال مصری در اوایل دهه ۱۹۸۰ م، آنها را در موقعیت ضعیفی قرار داد. در دهه ۱۹۸۰ م، اشتغال نظامی افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی موجب شد تا رویدادی استثنایی در جهان اسلام رخ دهد، چرا که برای نخستین بار یک سرزمین اسلامی از سوی بزرگ‌ترین دشمن اسلام یعنی کمونیسم جهانی، اشغال شده بود. شکل‌گیری مقاومت نظامی و گروه‌های جهادی افغانستان از دهه ۱۹۸۰ به بعد و انتشار اخبار مربوط به این مقاومت، توجه رهبران گروه‌های اسلام گرای رادیکال جهان عرب را به خود جذب کرد. از جمله این افراد می‌توان به "ایمن الظواهری" عضو گروه الجهاد و "عاطف صدقی" "ابوبکر و فؤاد" "طلعت قاسم" اعضاء برجسته جامعه اسلامی نام برد. این افراد در زمره برجسته ترین اعراب افغان به شمار می‌آیند که بعدها در سازمان القاعده نقش‌های مهمی را بر عهده گرفتند. آن چه باعث تقویت حضور رادیکال‌های اسلام گرا در افغانستان می‌شد، حمایت مالی گسترده عربستان سعودی و سرمایه دارای این کشور از آنها بود. در این میان نقش "اسامه بن لادن" سرمایه دار برجسته سعودی که طرفدار جریان‌های اسلامی بود، اهمیت دارد. البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که اسناد به دست آمده نشان می‌دهد که آمریکا با استفاده از سازمان سیا نقش عمده ای در شکل‌گیری سازمان القاعده داشتند. این امر از این جهت مهم می‌نماید که واشنگتن برای مقابله با شوروی در زمان جنگ سرد نیاز به گروهی داشت که از لحاظ ایدئولوژیک نیز با کمونیسم مخالفت داشته باشد (رحیمی، ۱۳۹۴).

آخرین و مهم‌ترین عامل شکل‌گیری و قوت یافتن طالبانیسم دخالت عنصر نیرومند سیاست در این ماجرا است. برخی قدرت‌های منطقه‌ای و برخی قدرت‌های بین‌المللی بارها از احزاب و گروه‌های دینی استفاده ابزاری کرده‌اند و برای به تشنج کشیدن اوضاع و یافتن فرصتی برای دخالت در امور برخی مناطق و گاهی برای به زانو در آوردن رقبای سیاسی خود از این ابزار بخوبی بهره گرفته‌اند. طالبانیسم هم مانند برخی دیگر از جریان‌های مذهبی نانی است که در تنور سیاست پخته شد و به بازار عرضه شد، چه به کام برخی تلخ بوده باشد و چه شیرین. عده‌ای فکر می‌کنند که طالبانیسم جریانی خودجوش است که به شکل طبیعی در بخش‌هایی از افغانستان و پاکستان پدید آمده است. این ادعا گاهی از سوی برخی سیاستمداران بیرونی با انگیزه‌های سیاسی مطرح می‌شود و گاهی از سوی برخی صاحب نظران داخلی که در تحلیل خود نمی‌توانند همه جوانب قضیه را در نظر بگیرند. چنانکه اشاره شد، افکار طالبانی و خاستگاه اجتماعی آنها از دیر باز در منطقه وجود داشته است، اما فقط زمانی امکان تجسم آن در قالب جریانی پرهیاهوی سیاسی و اجتماعی فراهم شد که دستان نیرومند سیاست وارد معرکه شد و با توافقی که میان

برخی سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای حاصل شد، این روند با شتابی سر و سام آور به جلو تاخت و جهان به تماشای مجموعه‌ای نشست که متعلق به سده‌های بسیار دور بود. ناگهان دیده شد که دستان اعجازگر سیاست در جسدی بیجان روح دمید و نعشی را که بر دوش تاریخ سنگینی می‌کرد به صحنه زندگی بازگرداند و حیرت همه را برانگیخت. ظهور جنبش طالبان همراه بود با پول‌هایی که توسط نظام‌های سیاسی در اختیار آن قرار گرفت و با اسلحه‌ای که بدان مجهز شد و با تبلیغاتی که برای مدتی به نفع طالبان به راه افتاد و با مشوره‌های کارشناسانه‌ای که در اختیار آن‌ها قرار گرفت و با اقداماتی از این قبیل. طالبان‌یسم از سطح یک تفکر عقب‌مانده و سلیقه‌ای روستایی و منشی بدوی خود را به ساختاری سیاسی و به شیوه‌ای حکومتداری و به الگوی تعامل با جهان معاصر تبدیل کرد (ساوه درودی، ۱۳۹۰).

بطور کلی به نظر می‌رسد منافع قدرت‌های جهانی اقتضا می‌کند منطقه خلیج فارس از صلح و ثبات و امنیت پایدار برخوردار نباشد که سه دلیل عمده دارد: ۱- خلأ امنیتی که نیاز به حضور قدرت‌های جهانی را در منطقه توجیه می‌کند. هر چه این عدم امنیت بیشتر باشد، نیاز بیشتر و در نتیجه وابستگی بیشتر را در پی خواهد داشت. منابع سرشار زیرزمینی نفت و گاز را می‌توان دلیل تقلاي قدرت‌های جهانی برای حضور فیزیکی در منطقه دانست. ۲- فروش اسلحه یکی از پر سودترین تجارت‌ها با تولید ثروت ماندگار برای قدرت‌های جهانی می‌باشد. رقابت‌ها، چالش‌ها و مشکلات امنیتی در منطقه، بزرگترین فرصت را برای کارتل‌های تسلیحاتی قدرت‌های بزرگ و رسیدن منابع سرشار ثروت را فراهم می‌آورد (شریفیان و همکاران، ۱۳۹۳).

۳- ایجاد امنیت پایدار برای رژیم صهیونیستی

بحران داعش را نیز در همین چارچوب می‌توان بررسی کرد. لذا شاهد یک دوگانگی متضاد در مواضع اعلامی و اعمالی آمریکا در مورد داعش هستیم. با وجود قانونی و دموکراتیک بودن دولت نوری مالکی، در عمل آمریکا کمک جدی به مالکی برای کنترل بحران داعش نکرد و پس از حدود سه هفته حتی مواضع اعلامی‌اش نیز در یک تحلیل گفتمانی، نقطه ثقل پیامش از محکوم کردن حرکت داعش، به مواضع عربستان مبنی بر اینکه ظهور داعش به واسطه اشتباهات مالکی است، متمایل شد. گزارش اخیر اسنودن از افشای حمایت آمریکا از داعش نیز دلیلی بر این مدعاست (شفیعی عربی، ۱۳۸۷).

مهمترین مسئله در بحران‌های خاورمیانه مانند بحران داعش، نقش بازیگران منطقه‌ای در آن است. عقبه فکری و عقیدتی داعش توسط سلفی‌گری تغذیه می‌شود، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی عربستان، پشتوانه داعش برای جذب نیرو و حرکت تاکتیکی در عراق هستند. بسیاری از نیروهای داعش در اردن آموزش دیده‌اند. شبکه‌های الجزیره و العربیه به نحو هوشمندانه‌ای به مخاطبان القا می‌کنند داعش علت نیست بلکه معلول است. نکته مستتر و گاه آشکار در گزارش‌های این شبکه‌ها تاکید اغراق آمیز بر اشتباهات مالکی و به نوعی القای این مطلب است که حکومت شیعیان به حقوق دیگر گروه‌های عراق ظلم کرده و حرکت داعش به نوعی تظلم خواهی اقلیتی است که از طرف شیعیان مورد اجحاف واقع شده است (شیرودی، ۱۳۸۴).

همانطور که اشاره شد، نوری مالکی اشتباهاتی داشته اما مسئله تاکید بیش از اندازه و گاه اغراق آمیز بر اشتباهات او توسط رسانه‌های کشورهای عربی منطقه به عنوان عاملی برای مشروع جلوه دادن اقدامات داعش، استفاده می‌شود.

حال آنکه اصولاً ریشه بحران داعش در عوامل متعددی است که ضعف مالکی در رده‌های چندم آن می‌آید. از سوی دیگر دلارهای نفتی سرشار عربستان و قطر به عنوان پشتوانه ای محکم در قدرت‌گیری داعش ایفای نقش می‌کند. مسئله اصلی در بحران داعش این است که منطقه‌ی خلیج فارس و آسیای جنوب غربی در مرحله‌ی گذار ژئوپلیتیکی قرار دارد. بحران‌های خاورمیانه حاصل رقابت‌های بلوغ نیافته‌ی استراتژیک بین قدرت‌های منطقه‌ی ای است؛ مانند هر نقطه دیگری در دنیا، کشورها به دنبال تامین منافع ملی در منطقه‌ی زیستی خود هستند ولی در منطقه‌ی خلیج فارس این وضعیت، پیچیده شده است. بطور خلاصه دلایل گره پدید آمده از قرار ذیل است:

۱. رقابت‌های ایدئولوژیک در منطقه و رقابت قدرت در منطقه.
 ۲. وجود پول سرشار و بی زحمت حاصل از نفت که سطح مطالبات و درخواست‌های دولت‌های فعال منطقه را بالا برده و دست آنها را برای صرف هزینه‌های گزاف در جهت رسیدن به خواسته‌های بعضاً جاه طلبانه باز گذاشته است.

۳. القای تفکر شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی بین اعراب توسط گروه‌های ذی نفوذ.
 ۴. عدم شکل‌گیری فضای گفتگو بین نخبگان در سه سطح حکومتی، دانشگاهی و دینی در منطقه فضای ذهنی هر سه گروه را از یکدیگر به شدت دور کرده است و انباشت‌های ذهنی متخاصم را تقویت کرده و روز به روز بر رشد آن می‌افزاید (عبدخدائی و تبریزی، ۱۳۹۴).

نقش بازیگران منطقه‌ای

نیروهای اجتماعی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد، از تحرک امنیتی و کنش ژئوپلیتیکی برخوردار گردیده‌اند. این جنبش‌های اجتماعی نوین در بسیاری از کشورها ماهیت اتوپیاگرا دارند. براساس چنین ادراکی، هر نیروی اجتماعی می‌تواند بر معادله قدرت راهبردی تأثیرگذار باشد. نقش‌یابی نیروهای اجتماعی زمینه لازم برای تحرک بازیگران منطقه‌ای را به وجود آورده است. بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل را می‌توان در زمره بازیگرانی دانست که نقش رقابتی در سیاست منطقه‌ای ایفا می‌کنند. نقش رقابتی بازیگران منطقه‌ای در ائتلاف با رقابت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا منجر به تشدید رقابت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه شده است. هر گروه از بازیگران تلاش دارند تا رقابت‌های سیاسی و راهبردی خود را در قالب «جنگ نیابتی» سازماندهی نمایند. برخی از بازیگران همانند عربستان و اسرائیل در صدد رادیکالیزه کردن نیروهای اجتماعی خاورمیانه می‌باشند. علت آن را باید در تلاش آنان برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای دانست. در این فرآیند، زمینه برای اثربخشی بازیگران منطقه‌ای در بحران‌های منطقه‌ای به وجود آمده است. چنین فرآیندی را باید بخشی از سازوکارهای کنش نامتقارن نیروهای اجتماعی براساس مداخله و اثربخشی نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. در این فرآیند، نشانه‌هایی از رادیکالیزه شدن نیروهای اجتماعی در برابر تهدیدات متعارف شکل می‌گیرد. نیروهای اجتماعی خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد، از تحرک امنیتی و کنش ژئوپلیتیکی برخوردار گردیده‌اند (علوی پور، ۱۳۸۸). این جنبش‌های اجتماعی نوین در بسیاری از کشورها ماهیت اتوپیاگرا دارند. براساس چنین ادراکی، هر نیروی اجتماعی می‌تواند بر معادله قدرت راهبردی تأثیرگذار باشد. نقش‌یابی نیروهای اجتماعی زمینه لازم برای تحرک بازیگران منطقه‌ای را به وجود آورده است. بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، عربستان، ترکیه و اسرائیل را

می‌توان در زمره بازیگرانی دانست که نقش رقابتی در سیاست منطقه ای ایفا میکنند. نقش رقابتی بازیگران منطقه ای در ائتلاف با رقابت قدرت های بزرگ به ویژه آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا منجر به تشدید رقابت های منطقه ای در خاورمیانه شده است. هر گروه از بازیگران تلاش دارند تا رقابت های سیاسی و راهبردی خود را در قالب «جنگ نیابتی» سازماندهی نمایند. برخی از بازیگران همانند عربستان و اسرائیل در صدد رادیکالیزه کردن نیروهای اجتماعی خاورمیانه میباشند. علت آن را باید در تلاش آنان برای تغییر در موازنه قدرت منطقه ای دانست. در این فرآیند، زمینه برای اثربخشی بازیگران منطقه ای در بحرآن‌های منطقه ای به وجود آمده است. چنین فرآیندی را باید بخشی از سازوکارهای کنش نامتقارن نیروهای اجتماعی براساس مداخله و اثربخشی نیروهای منطقه ای و بین المللی دانست. در این فرآیند، نشانه‌هایی از رادیکالیزه شدن نیروهای اجتماعی در برابر تهدیدات متعارف شکل می‌گیرد (امیرعبداللهیان، ۱۳۹۰).

عوامل درونی و بیرونی مؤثر بر گسترش بحران‌ها

پیچیدگی های عرصه سیاست و پرشماری عوامل و عناصر تأثیرپذیر و تأثیرگذار بر تصمیم ها و اقدامات سیاسی و ژئوپلیتیک باعث شده است برخی اندیشمندان مانند جیمز روزنا، عصر جدید را عصر آشوب در سیاست جهان بنامند. آشفتگی و آشوبناکی عرصه سیاست، پیچیدگی وصف ناپذیری به پدیده‌های سیاسی و ژئوپلیتیک بخشیده است. از این منظر، نظریه‌های پیچیدگی و مباحث مربوط به نظام های پویا و غیرخطی و آشوب گونه، امکان جدیدی برای شناخت پدیده‌های ژئوپلیتیک و فهم آنها فراهم کرده است. بر خلاف تصور معمول، آشوب و آشوبناکی امروزه در هیئت یک نظریه، به سیستم هایی اشاره دارد که ضمن نشان دادن بی نظمی، حاوی نوعی نظم نهفته درون خود هستند و بیانگر رفتارهای نامنظم، غیرخطی و پیش‌بینی ناپذیر و پیچیده‌اند. به بیان دیگر، نظریه آشوب قائل به وجود یک الگوی نظم غایی در تمام این بی‌نظمی‌هاست. برخی از جاذبه‌ها یا پارامترهای نظم که بر یک سیستم خودسامان غلبه دارند، در وضعیت ثبات سیستم، ممکن است همان فراکتال ها باشند. بنابراین، آنها دارای یک بعد فراکتال هستند که سبب ایجاد پیچیدگی می‌شوند و اشکال خودهمانند را از طریق قاعده ماهوی و درونی تکرار و تولید می‌کنند (جهان بین و فتح‌الله پرتو، ۱۳۹۱). با توجه به نظریه آشوب، به دلیل خلأهای قدرت - ژئوپلیتیک پیش آمده در کشورهای مستعد در مناطق مختلف جغرافیایی، آشوب و نوعی آشفتگی در سیاست های داخلی و خارجی کشورها بروز کرده و بستر شکل‌گیری گروه‌های بنیادگرا و افراطی را فراهم آورده است. براساس نظریه فراکتال، رقابت‌های ژئوپلیتیک و تعارضات و پیچیدگی‌های پرشمار در عرصه سیاست خارجی، شرایط خودهمانندسازی و خودسامانی این گروه‌ها را مهیا می‌کند. بنابراین گروه‌های بنیادگرا با ایدئولوژی ها و اهداف کم و بیش مشابه در اسامی و فرم‌های گوناگون، در مناطق متعدد شکل می‌گیرند. این وضعیت هم پیوندی معناداری با اثر پروانه‌ای یا نظریه پخش نیز دارد؛ بدین معنا که بازتاب سیاست ها و رقابت های داخلی و خارجی که موجب شکل‌گیری این گروه‌ها می‌شود، با توجه به اثر پروانه ای می‌تواند در مناطق دیگر آثاری به مراتب مخرب داشته باشد و با توجه به مبانی و بن مایه‌های نظریه پخش در مناطق جغرافیایی و ژئوپلیتیک دیگر انتشار یابد. برای مثال داعش یکی از این گروه‌های افراطی است که مانند سایر گروه‌های افراطی برپایه همین دیدگاه،

زمینه‌های حضورش وجود داشته است. کنکاش در سیر شکل‌گیری این گروه، بیانگر ریشه بنیادی و استوارسازی فلسفه داعش بر خرابه‌های به جای مانده از القاعده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷).

تأثیر ساختار ژئوپلیتیکی جهان بر بحران‌ها

آینده ژئوپلیتیکی خاورمیانه با توجه به ساختار جدید ژئوپلیتیکی جهان با عنایت به موارد ذیل قابل پیش‌بینی است. ۱- با فضای تنش و بحران در نظام اجتماعی کشورهای عربی خاورمیانه، سرکوب مخالفان سیاسی بویژه اسلامگرایان گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد و این مسئله قدرت اجتماعی، سیاسی کشورها را تحلیل خواهد برد. ۲- در تمامی کشورهای خاورمیانه، اسلامگرایی به مثابه مهمترین نیروی سیاسی، اجتماعی ظهور خواهد کرد (حق تبیین سرنوشت) که اکنون شاهد وقوع آن در کشورهایی مانند عربستان و مصر هستیم ۳- روند صلح و ثبات در خاورمیانه بدلیل درگیری فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی و تشدید آن همچنان متزلزل خواهد بود. نقش دولت‌های منطقه با توجه به تحولات و پیامدهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی آن می‌تواند این روند را به نفع منطقه تمام کند و در میان بازیگران مهم خاورمیانه که از وزن ژئوپلیتیکی خوبی برخوردارند می‌توانند با همگرایی و تعامل مناسب در حد قابل قبولی، جهت‌دهی مناسبی به این تحولات داده باشند که از میان این کشورها می‌توان ایران، مصر، عربستان و ترکیه را نام برد و این نکته اصلی را نباید فراموش کرد که امروزه ژئوپلیتیک زمان دارای جایگاه ویژه‌ای در تحولات جهانی و منطقه‌ای دارد و سیاست و تحلیل نهائی تابع زمان است. تأسیس اسرائیل غاصب در خاورمیانه و نیز آغاز و تداوم جنگ‌های متعدد اعراب و رژیم صهیونیستی و افزایش اهمیت جهانی نفت منطقه خاورمیانه، باعث کاربرد گسترده تر این واژه شد (داوودی، ۱۳۸۱) احمد نقیب زاده استاد دانشگاه تهران، برای خاورمیانه این تعریف را برگزیده است: «خاورمیانه تقریباً تمام کشورهای شرق حوزه مدیترانه مانند ترکیه، سوریه، لبنان، فلسطین، اسرائیل، مصر و کشورهای شبه جزیره عربستان (عربستان، کویت، امارات متحده و عمان) به اضافه کشورهای ایران، افغانستان و حتی پاکستان و در قاره آفریقا کشورهای سودان و بخشی از لیبی را شامل می‌شود».

واگرایی در روابط کشورهای اسلامی

دولت‌ها عموماً تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی در کنش و واکنش با محیط پیرامونی خود به سر می‌برند. نظام هنجاری، فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از عمده مسائل مورد توجه نظام حاکم بر کشورهاست که در تعامل با دیگر واحدهای سیاسی خرد و کلان انگیزه‌ی تعامل و همگرایی یا ستیزش و واگرایی را در سطح حاکمیت ملی یا نظام خرد و سطح کلان یا همان نظام بین الملل تحت شعاع خود قرار می‌دهد. روابط همسایگی در سیاست بین الملل تحت تأثیر چهار فضای تودرتو و پیوسته است: ۱- فضای بلافصل ۲- فضای منطقه ای ۳- فضاهای محیطی ۴- فضای بین الملل. دو کشور همسایه با مرزهای مشترک، تحت تأثیر مستقیم فضای بلافصل قرار دارند. نوع مرز، طول مرز، منابع انسانی دو سوی مرز، درجه ی بلوغ مرز، نوع اختلافات مرزی و چندین فاکتور دیگر تشکیل‌دهنده‌ی فضا هستند. به عبارت دیگر، فضای بلافصل مرزی، منعکس کننده ی نوع روابط میان همسایگان بوده، در همین فضا است که بیشترین تأثیرات همگنی‌ها و ناهمگنی‌ها یا رقابت و همکاری‌ها به وضوح

آشکار می‌شود. همچنین نقش عوامل جغرافیایی در این فضا به گونه‌ای مستقیم قابل رویت است. فضای منطقه ای روابط کشورهای عضو یک منطقه‌ی جغرافیایی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، فضای محیطی روابط مناطق محیطی و پیرامونی را بر یکدیگر تعیین می‌کند و فضای بین‌المللی روابط کشورها را در سطح جهانی و شرایط بین‌الملل شامل می‌شود (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱). بواسطه پیوستگی جغرافیایی کشورها در فضای بلافصل و قرارگیری در فضای جغرافیایی مشترک علی‌رغم تشابهات فراوان، بدلیل ادعاها و تعارضات برخاسته از همجواری، میزان و عمق تنش‌ها در این فضا بیشتر بوده و از اهمیت خاصی برخوردارند. تنش و منازعه میان واحدهای سیاسی در ابعاد مختلف داخلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی سابقه‌ای به درازای عمر بشر دارد و همواره در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی انسان مشاهده شده است. حکومت‌ها نیز به عنوان بارزترین واحدهای سیاسی دارای حاکمیت و اقتدار در فضای سرزمینی تحت کنترل خود به خاطر تلاش برای بقای ملی و گسترش حوزه‌ی نفوذ و نیز دستیابی به منافع ملی خود، روابطی مبتنی بر تنش و منازعه را با همسایگان و کشورهای دیگر تجربه کرده‌اند (قربانی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۵۲).

تأثیر مرزهای خاورمیانه

مرزهای بین‌المللی به عنوان خطوط جداکننده کشورها و مردمان ساکن در آنها می‌باشند. به طور کلی مرز تداعی‌کننده جدایی و تفاوتهاست ولی در واقعیت شاهد مرزهایی هستیم که مردمان همسان را از یکدیگر جدا کرده و در دو یا چند کشور متفاوت قرار داده است. مرزها تحت شرایط متفاوت به وجود می‌آیند که گاهی این فلسفه وجودی قابل تأمل و درونزا بوده و گاهی نیز حاصل وقایع نسبتاً کوتاه مدت و حتی گاهی حاصل یک تصمیم می‌باشند. مرزهای بین‌المللی محل تلاقی کشورها با یکدیگرند و روابط آنها از طریق مرزها صورت می‌گیرد. چنانچه مرزها از فلسفه وجودی قابل دفاع و عمیقی برخوردار نباشند، از نظر ماندگاری و دوام همواره قابل بحث بوده و این شرایط موجب ناپایداری وضعیت مناطق مرزی و در نتیجه سوق یافتن به سمت بحران و نآرامی می‌باشند. در طول قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم منطقه خاورمیانه شاهد وقایع بسیار زیادی بود که خسارات جانی و مالی فراوانی به بار آورده است. با تأمل بر روی منشأ این وقایع میتوان به این نتیجه رسید که در اکثر این مسائل مرزها یک پای ثابت این منازعات بوده‌اند هم از جهت اینکه این وقایع بر روی مرزها واقع شده و هم از جهت اینکه مرز عامل آنها بوده است. با توجه به اینکه بسیاری از مرزهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از فلسفه وجودی قابل دفاعی برخوردار نمی‌باشند و حاصل دوران استعمار بوده و از نوع تحمیلی می‌باشند، پژوهش حاضر به دنبال تحلیل مرزهای این منطقه از نظر تطابق مرزها با سیمای انسانی بوده و برای این منظور سیمای انسانی مرزهای این منطقه را از نظر قومی، مذهبی و زبانی مورد بررسی قرار داده است. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که از بین سه مقوله قومیت، مذهب و زبان، خطوط مرزی خاورمیانه و شمال آفریقا از نظر قومی دارای بیشترین عدم تطابق با ۴۳ خط مرزی به طول ۲۹۳۶۱ کیلومتر با ۹۳ درصد بوده و سپس تطابق قومی در ۶ خط مرزی به طول ۸۲۱ کیلومتر با ۳ درصد قابل مشاهده است و در آخر، مورد عدم تطابق و تطابق با یکدیگر (یعنی در بخشی از مرز تطابق و در بخشی عدم تطابق وجود دارد) قرار داد و با وجود اینکه تعداد خطوط مرزی آن کمتر از مورد تطابق است اما طول بیشتری از مرزها را در بر میگیرد زیرا با ۴ خط مرزی به طول ۱۳۸۷ و ۴

درصد را شامل میشود. وضعیت تطابق خطوط مرزی از نظر زبانی نیز به این صورت بوده است که بیشترین تعداد را عدم تطابق با ۳۶ خط مرزی به طول ۲۲۱۳۳ کیلومتر با ۷۰ درصد رقم زده است و در جایگاه بعد، عدم تطابق و تطابق با یکدیگر با ۹ خط مرزی به طول ۷۱۸۱ با ۲۳ درصد وجود دارد و در آخر شاهد تطابق زبانی در ۸ خط مرزی به طول ۲۲۵۵ کیلومتر با ۷ درصد هستیم (جعفری ولدانی، ۱۳۷۶).

وضعیت تطابق خطوط مرزی از نظر مذهبی هم به این صورت بوده است که بیشترین رقم را عدم تطابق مذهبی با ۴۰ خط مرزی به طول ۲۴۱۴۱ با ۷۶ درصد رقم زده و بعد از آن مورد عدم تطابق و تطابق با یکدیگر را با ۷ خط مرزی به طول ۵۹۵۸ کیلومتر با ۱۹ درصد شاهد هستیم و در آخر تطابق مذهبی در ۶ خط مرزی به طول ۱۴۷۰ با ۵ درصد وجود دارد. تحلیل سیمای انسانی مرزهای خاورمیانه و شمال آفریقا در هر سه مورد قومی، زبانی و مذهبی نشان از عدم تطابق خطوط مرزی با سیمای انسانی دارد و حاکی از تحمیلی بودن مرزهای این منطقه که حاصل دوران استعمار است، میباشد و این به این معنی است که همواره زمینه‌های تنش و درگیری بویژه در مناطق مرزی فراهم است و لازم است برای پرهیز از این مسائل کشورها و ملت‌های منطقه سعه صدر بیشتری در خصوص مسائل مرزی و تبعات آن داشته باشند (جعفری ولدانی و بیداقی، ۱۳۸۷).

فضای سیاسی خاورمیانه و نگرش تقابل جویانه آمریکا

در دوران بوش رویکرد سیاست خارجی آمریکا براساس دو رویکرد ویلسونیسیم و جکسونیسیم که برگرفته از نظریه‌های واقع‌گرایی در نظام بین‌الملل می‌باشد، شکل گرفته است؛ بنابراین، به راحتی می‌توان در یک مقایسه‌ای ساده میان نظریه‌های آرمانگرا و واقعگرا تضاد این دو رویکرد را مشاهده کرد. تضاد به وجود آمده در رویکردهای سیاست خارجی این دو کشور باعث شده است که این دو با نگاهی تهدید محور نسبت به یکدیگر، راهکارهایی را برای تقابل با تهدیدات متقابل در پیش گیرند که بر این اساس ایالات متحده با رویکردهایی چون تعامل‌گرایی، تقابل‌گرایی و تعامل-تقابل‌گرایانه بدنبال مهار قدرت و نفوذ ایران در منطقه و سطح نظام بین‌الملل است و از سوی دیگر ایران نیز با رویکردهایی چون گسترش مرزهای امنیتی، اتحاد ژئوپلیتیک شیعه و بازدارندگی هسته‌ای به دنباله بی اثر کردن اقدامات آمریکا و گسترش نفوذ خود در منطقه می‌باشد (تاجیک، ۱۳۸۱).

آمریکا فرایند دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای در سطح نظام بین‌الملل به عنوان تلاش برای ساخت بمب اسلامی اتمی (به گفته هانتینگتون) جلوه داده و برنامه هسته‌ای ایران را خطری بالقوه برای امنیت نظام بین‌الملل قلمداد کرده است که این موضوع باعث ایجاد یک اجماع مشترک بین‌المللی در خصوص لزوم متوقف کردن ایران در پیشبرد غنی‌سازی اورانیوم شده است. براساس آنچه در سه رویکرد تقابل‌گرایی ایالات متحده بیان شد، این کشور مهمترین موضوع در فرایند امنیتی‌سازی را بزرگنمایی خطر برنامه‌های هسته‌ای ایران در سطح منطقه و نظام بین‌الملل قرار داده و بر این اساس تنها راه متوقف کردن ایران در این برنامه را تقابل نظامی و حمله غافل‌گیرانه به نیروگاه‌های هسته‌ای ایران عنوان کرده است (ابراهیمی، ۱۳۸۹).

تحركات ژئوپلیتیکی آمریکا در خاورمیانه

ایران در قبال اشغال افغانستان راهبرد دنباله روی نرم توام با موازنه نرم را اتخاذ کرد که البته دنباله روی نرم

رویکرد غالب بود، در حالی که در اشغال عراق توسط آمریکا، موازنه نرم و در بحران کنونی سوریه، موازنه سخت وجه غالب راهبرد امنیتی ایران بوده است. حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان موجب افزایش امنیت نسبی ایران شد درحالی که اشغال این کشور توسط آمریکا به کاهش امنیت نسبی ایران می‌انجامید. البته از آنجا که حمله آمریکا به افغانستان تا حدودی تدافعی و موجه و در چارچوب حقوق بین‌الملل به نظر می‌رسید، در مجموع احساس تهدید ایران کمتر بوده و امنیت و قدرت نسبی ایران با تحولات افغانستان فزونی گرفت. بر این اساس می‌توان غالب بودن دنباله روی در راهبرد امنیتی ایران را تبیین نمود. از سوی دیگر شکاف ایدئولوژیک بین ایران و آمریکا همواره پایا و عمیق بوده و این بدان معناست که دنباله روی تنها در شکل محدود و مقطعی آن انجام می‌گیرد و وارد مرحله سخت و نظامی نخواهد شد (پورسعید، ۱۳۸۸).

درخصوص حمله آمریکا به عراق، اگرچه دشمن دیرینه ایران از میان رفت، اما چالش‌های امنیتی پیچیده تری بوجود آمد که باعث کاهش امنیت نسبی ایران میشد. در واقع آمریکا مسرور از پیروزی‌های مختلف در فتح افغانستان و همچنین سقوط سریع حکومت عراق دستورکارهای جدیدی را برای سیاست خارجی خود تعیین کرده و از سرنگونی رژیم‌هایی مانند ایران سخن می‌گفت که برای امنیت ملی ایران تهدید آمیز بود. همزمان با سقوط صدام، حلقه محاصره ایران کامل‌تر می‌شد و به نظر می‌رسید که برخلاف حمله آمریکا به افغانستان که شاید موجه و تدافعی بود، اکنون سیاست خارجی آمریکا تهاجمی و معطوف به نابودی دشمنان دیرپا صورت‌بندی شده است. براین اساس و بنابر مدل نظری مقاله می‌توان اتخاذ راهبرد موازنه از سوی ایران را تبیین نمود. البته با توجه به شکاف ایدئولوژیک عمیق میان دو کشور باید اتخاذ راهبرد موازنه سخت از سوی ایران را شاهد می‌بودیم. با این حال، ایران بر خلاف پیش‌بینی نظریه، عمدتاً به موازنه نرم علیه آمریکا دست زده و موازنه سخت، تنها در شکل حمایت مبهم و غیر مستقیم از گروه‌های مبارز در عراق نمود می‌یابد. در مجموع به نظر می‌رسد که هزینه‌های فوق‌العاده موازنه سخت در مقابل آمریکا در مقایسه با موازنه نرم که تنها در قالب‌های نهادی و دیپلماتیک متجلی می‌شود و کم هزینه است، غالب بودن موازنه نرم در راهبرد امنیتی ایران را تبیین کند. در مورد بحران سوریه نیز باید گفت که سوریه ارزش حیاتی و استراتژیک برای ایران دارد و تهدید سوریه از جانب آمریکا و متحدان منطقه‌ای مانند ترکیه و عربستان، امنیت نسبی ایران را به طور جدی کاهش می‌دهد بنابراین ایران به موازنه علیه آمریکا پرداخته است. همچنین با توجه به ناکامی‌های قابل توجه آمریکا در ایجاد نظم منطقه‌ای مطلوب در خاورمیانه که پرهزینه بودن موازنه سخت را تقلیل می‌دهد و همچنین با پررنگ تر شدن گفتمان انقلابی در ایران در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، شکاف ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا عمیق تر شد فلذا موازنه سخت پررنگ تری را از جانب ایران مشاهده نمودیم. البته قدرت‌گیری جریان‌های تکفیری در سوریه و عراق و بیم خلای قدرت در سوریه عملاً باعث شده که در سال‌های اخیر فشار غرب برای براندازی سریع رژیم اسد عملاً کاهش یابد (ترابی، ۱۳۹۰).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

بحران‌های منطقه خاورمیانه یکی از چالشی‌ترین موضوعات روز جامعه جهانی است. این بحران‌ها کشورهای مختلفی را دستخوش تحولات جدی قرار دادند. ابعاد مختلف خیزش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا، پیچیدگی و

گسترده‌گی زیادی دارند. یکی از این ابعاد، تأثیری است که این بحران‌ها بر شکاف فرقه‌ای بین شیعه و سنی در بین کل مسلمانان، خصوصاً مسلمانان منطقه خاورمیانه داشته‌اند. اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب عمده در اسلام)، ریشه تاریخی دارد و به‌طور عمده بر سر مسئله جانشینی واقعی پیامبر، حضرت محمد (ص) و چستی اسلام واقعی است. شیعه به جانشینی اهل بیت (ع) و اهل سنت به جانشینی خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) اعتقاد دارند. شکاف درون اسلام میان شیعه و سنی، واقعی و اعتقادی بوده که همچنان ادامه‌دار؛ این شکاف اعتقادی، در طول تاریخ مورد سوءاستفاده حکام و سیاست‌مداران قرار گرفته و با شکاف‌های دیگر مانند شکاف‌های ملی، قومی، زبانی و حتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیب شده‌است.

با این پیشینه از ساخت اجتماعی کشورهای منطقه و با توجه به این نکته که انقلاب‌ها را نباید یک گسست کامل با گذشته تلقی کرد، بلکه بسیاری از خصوصیات گذشته در جامعه انقلابی تداوم می‌یابند، درمی‌یابیم که مسئله شکاف اهل سنت و شیعیان، اهمیتی بسیار دارد و بررسی تأثیر انقلاب‌ها بر آن، مقوله‌ای درخور توجه است؛ کار، در این زمینه به‌درستی تأکید می‌کند که «هیچ وضعیت مستمری، هرچند ایستا، وجود ندارد که مستثنی از دگرگونی باشد و هیچ تغییر، هرچند انقلابی، وجود ندارد که وضعیتی مستمر را به‌طور کل از هم بشکند. به‌طور اساسی، از منظر هویتی، ارتباط مذهب و سیاست در خاور میانه، بیش از دیگر نقاط مشاهده می‌شود و یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده سیاست‌های داخلی و خارجی در این منطقه، هویت دینی است؛ به‌بیان دیگر، جدایی دین از دولت، آنچنان‌که در غرب نمودار شد، در خاور میانه رخ‌نداد و بسیاری از حاکمان منطقه، داعیه رهبری دینی دارند؛ پادشاه مراکش خود را امیرالمومنین و پادشاه عربستان سعودی، خود را خادم‌الحریمین می‌داند، در نتیجه، بدون در نظر گرفتن مذهب، درک بحران‌های این منطقه، ممکن نیست و هویت‌یابی بسیاری از تحولات اجتماعی-سیاسی، به ریشه‌های مذهبی آن، وابسته است. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ مهم‌ترین جرقه آغاز خیزش و تقویت شیعه را به‌وجود آورد و شیعیان در کشورهای مختلف منطقه، آن را نقطه امید و ایران را مأمنی برای خود تصور کردند؛ از این رو، یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های مخالفت با انقلاب اسلامی به‌ویژه در کشورهای عربی، نگرانی از خیزش شیعیان منطقه برای دستیابی به حقوق انسانی خود و در نتیجه، بی‌ثباتی حکومت بوده‌است.

پس از آن، اشغال عراق و شکل‌گیری حکومت با اکثریت شیعه در انتخابات ۲۰۰۵، مسئله قدرت‌گیری شیعه را به‌طور مجدد مطرح کرد و موجب نگرانی در جهان عرب شد؛ این بار، تفاوت در این بود که برای اولین بار در جهان عرب سنی، یک دولت عربی شیعه شکل می‌گرفت؛ این مسئله مورد توجه بسیاری از سیاست‌گذاران از یک سو و اندیشمندان از سوی دیگر قرار گرفت؛ در واقع، دو ادعا به‌طور هم‌زمان مطرح شدند: نخست، قدرت‌گیری شیعه در منطقه به شکل‌گیری یک بلوک شیعی منجر شده‌است و دوم، این بلوک شیعی، توسط تهران هدایت خواهد شد. در اواخر سال ۲۰۰۴ زمانی که از یک سو، بحران هسته‌ای ایران به اوج خود رسیده بود و از سوی دیگر، عراق به سمت جنگ داخلی شتاب گرفته بود، ملک عبدالله دوم - پادشاه اردن - ادعا کرد نتیجه اصلی جنگ در عراق، شکل‌گیری یک «هلال شیعی» تحت سلطه ایران بوده است

اندیشمندان و محققان نیز در تفسیر تبعات اشغال عراق در سال ۲۰۰۳، توسط نیروهای آمریکایی از پدیده قدرت-گیری شیعیان نام برده، برای توصیف این پدیده از مفاهیمی مانند احیای شیعه، خیزش شیعه، محور شیعه، پان-

شیعیسم، بین‌الملل شیعه، رنسانس شیعه، بلوک شیعه، امپراتوری شیعه و بیداری شیعه، استفاده کرده‌اند؛ البته هشدار نسبت به شیعه از پیش وجود داشته و به‌طور عمده، سنی‌های وهابی عربستان به این امر دامن زده‌اند. همان‌گونه که یمانی (۲۰۰۸) می‌گوید، نگرانی وهابی‌های عربستان از تشیع، مسئله‌ای عقیدتی است و معتقدند نیروی شیعه می‌تواند بر شیعیان خلیج فارس به‌ویژه شیعیان عربستان نفوذ کرده، در نتیجه، شیعه‌گری موجب تهدید موقعیت اهل سنت شود؛ البته، این مسئله به‌طور عمده، جنبه عقیدتی و مذهبی داشته، جنبه سیاسی و ژئوپلیتیک آن، پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ مطرح شد. این مباحث، پیشینه‌ای از ستیز و هویت‌یابی گروهی اهل تسنن و شیعیان در مقابل یکدیگر تا پیش از آغاز بهار عربی در منطقه را نشان می‌دهند. با آغاز خیزش مردمی در کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا، دیدگاه‌هایی مختلف در خصوص پیامدهای آن هویت‌یابی گروهی در زمینه منازعات شیعه و سنی، مطرح شد.

گروهی معتقدند بحران‌هایی که در خاور میانه به وقوع پیوسته‌اند، از دورانی جدید نشان‌دارند که در آن، جامعه‌ای مدنی و رای تقسیم‌های فرقه‌ای پیشین شکل می‌گیرد و فرقه‌های مختلف در طلب آزادی، همه به هم می‌پیوندند. عده‌ای دیگر معتقدند بیداری اسلامی، فرصتی است تا چهره تعامل‌پذیری اسلام و پذیرش واقعیات سیاسی، فرهنگی موجود از سوی اسلام با رویکردی عقلایی به دنیا نشان داده شود و چهره زشت افراط‌گری و تفریط‌گری پلایش شده، نشان داده شود که دین، اصلاحگر است و اصلاحگر بوده پیش از آنکه دیگران مدعی باشند. دیدگاه دیگر در این زمینه، معتقد است که بحران به حکومت‌های استبدادی دیگری منجر می‌شود که از گروه‌های اسلامی درون جامعه برآمده است یا اینکه کشمکش‌های داخلی ادامه می‌یابند و امنیت و ثبات منطقه را آشفته می‌کنند و در نهایت، احتمال ضعف یا شکست دولت وجود دارد.

و در نهایت، دیدگاهی که بحران را محتمل می‌داند اما آنها را نه برخاسته از درون، بلکه ناشی از فتنه‌گری‌ها و اختلاف‌انگیزی‌های سایر کشورها و گروه‌های خارج از کشور می‌داند و بر این باور است که برخی دولت‌های منطقه، موسوم به «جریان ارتجاع» هم‌آوا با کشورهای فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و جبهه ناتو به همراه رژیم اسرائیل در راستای اخلال در تحقق اهداف این انقلاب‌ها گام برمی‌دارند؛ بر این اساس، احتمال نفوذ عوامل ارتجاع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در دست‌یازیدن به تنش‌های مذهبی، فرهنگی و نژادی، معادلات منطقه‌ای و قانون بازی آن را پیچیده‌تر کرده است. معتقدان به این دیدگاه، برای جلوگیری از تهدیدهایی که به افزایش شکاف‌های مذهبی در منطقه منجر می‌شوند، بسیار هشدار می‌دهند؛ این افراد بر این باورند که آمریکا، برخی از دولت‌های غربی و بعضی از حاکمان مستبد کشورهای اسلامی، اتحاد و همدلی امت اسلام را به نفع خود و حکومتشان نمی‌دانند و تعدادی از علمای جاهل و کج‌اندیش و به‌احتمال، سرسپرده، به‌جای مقابله با دشمنان مشترک مسلمانان، مردم را به مخالفت با دیگر برادران دینی خود، تشویق و حتی فتوای قتل دیگر مسلمانان را صادر می‌کنند.

به نظر می‌رسد باید ترکیبی از دو دیدگاه اخیر را هم در مرحله ایجاد بحران و هم در مرحله پدید آمدن ستیزه‌های کلان سیاسی و شکاف سیاسی، تأثیرگذار دانست؛ به‌عبارت دیگر، افزایش شکاف سیاسی میان شیعه و سنی و اختلاف تشدید یافته آنها، هم برخاسته از روند خود انقلاب‌ها و جنبش‌هاست و هم از دخالت‌های خارجی و تفرقه‌آفرینی‌های تعمدی ناشی می‌شود. در سطح کلان سیاسی ایجاد شکاف‌های سیاسی، تقابل احزاب یا جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر ستیزه‌ها شکل می‌گیرد و در حالت اوج‌گرفته، نوعی جنگ میان دو طرف شکاف، محقق می‌شود. در بحران‌های

منطقه خاور میانه، این ستیزه‌های کلان، هم در کشورهای درگیر در جنبش‌های بهار عربی و هم در سایر کشورها که دست‌کم، یکی از دو فرقه شیعه و سنی در آنها حضور دارند، ظهور و بروز یافته‌است؛ این ستیزه‌ها، به طرقتی مختلف شکل گرفته‌اند و نمودهایی گوناگون داشته‌اند، از تظاهرات آرام یک گروه گرفته تا جنگ رودرروی مسلحانه میان افراد اهل دو فرقه.

در منطقه خاورمیانه در دوران نظام دو قطبی، جلوه‌هایی از توازن بین آمریکا و اتحاد شوروی در رقابت منطقه‌ای وجود داشت. بر اساس چنین توازنی بود که جمال عبدالناصر توانست در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی نماید و در برابر فرانسه، انگلیس و اسرائیل مقاومت نماید. چنین مولفه‌هایی در سال‌های دهه ۱۹۹۰ به بعد مورد مشاهده قرار نمی‌گیرد. با پایان جنگ سرد، مولفه‌های ژئوپلتیکی جدیدی در خاورمیانه ظهور یافت. نیروهای نوظهور دارای جهت و رویکرد هویتی بودند. از این پس هویت و هویت‌یابی به عنوان محور اصلی کنش کنشگران منطقه‌ای تبدیل می‌شود. در موج جدید هویت‌یابی در منطقه خاورمیانه با افول جریانات چپ‌گرا و سوسیالیستی جهان عرب و فروپاشی شوروی، هویت اسلامی به خصوص از نوع شیعی آن در کانون توجهات قرار می‌گیرد. این مسئله پس از سرنگونی دولت عراق که به طور انحصارگرایانه‌ای در دست اقلیت سنی این کشور قرار داشت موجی از اضطراب و سراسیمگی در دولت‌های عرب منطقه ایجاد کرد. منطقه خاورمیانه در مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی جهان واقع شده است. خاورمیانه محل تلاقی و به هم رسیدن آسیا، اروپا و آفریقا و به عبارت دیگر نقطه کانونی سیاسی - اقتصادی بر قدیم است. برخورداری بیش از ۶۰ درصد ذخایر تجدید ناپذیر هیدروکربور جهان، در کنار برخورداری از بازار بزرگ و به شدت ثروتمند و جاه طلب ۳۰۰ میلیون نفری، با جمعیتی ترقی خواه و نوگرا که در عین حال با هردو نوع قرائت شیعه و سنی به شدت مذهبی و دین‌گرا می‌باشد، از اهم خصایص این منطقه و مردم آن می‌باشد.

کشورهای این منطقه به طور کلی وارثان تجزیه دو امپراتوری قدرتمند ایران و عثمانی می‌باشند که نقش استعمار روس و انگلیس در خلق کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و تحمیل کشور اسرائیل در قلب جهان عرب و اسلام انکارناپذیر است. از زمان تشکیل دولت اسرائیل تا کنون هشت رشته جنگ گسترده بین این دولت و کشورهای عربی صورت گرفته است. اندیشه سیاسی حاکم بر جهان عرب و اسلام در جنگ‌های متقدم آنان با اسرائیل مبتنی بر پان عربیسم ناصری بوده است که ناکارآمدی خود را آشکارا نشان داده است. پی افکندن طرح‌هایی همچون اسرائیل بزرگ، ایده از نیل تا فرات، خاورمیانه بزرگ، مذاکرات سازش، صلح در برابر زمین، هلال شیعی و بهار عربی واژگانی هستند که برای منطقه خاورمیانه و در طول سالهای پس از تشکیل کشور اسرائیل، جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ وارد ادبیات سیاسی منطقه و جهان شده است و این به نوبه خود نشان از اهمیت اغماض ناپذیر منطقه خاورمیانه و سرنوشت آن برای مراکز قدرت جهانی دارد. از زمان تشکیل سازمان ملل متحد تا حال حاضر (۲۰۱۴ م) بیشترین میزان قطعنامه‌های شورای امنیت این سازمان برای منطقه خاورمیانه و حوادث جاری در آن صادر گشته است که این موضوع خود گواهی‌دهنده آن است که سطح تنش در این منطقه تا چه اندازه بالاست.

منابع

امیرعبداللهیان، حسین (۱۳۹۰)، ناکامی طرح خاور میانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب: مطالعه موردی بحرین، مطالعات راهبردی، ش ۲، صص ۱۳۵ تا ۱۵۷.

- جهان بین، فرزاد و فتح‌الله پرتو (۱۳۹۱)، راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال جنبش بیداری اسلامی اخیر، فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ش ۳، صص ۱۱۷ تا ۱۴۳.
- حاجی-یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)، هلال شیعی، فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا، دانش سیاسی، ش ۱، صص ۱۵۹ تا ۱۹۲.
- داوودی، علی-اصغر (۱۳۸۱)، انقلاب اسلامی، کشمکش‌های سیاسی و شکاف‌های اجتماعی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۰، صص ۲۲۳ تا ۲۴۴.
- نیاکوبی، سید امیر و حسین بهمنش (۱۳۹۱)، بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، ش ۴، صص ۹۷ تا ۱۳۵.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۸۱)، مقدمه ای بر استراتژیست‌های ملی ج.ا.ایران، جلد اول، مرکز بررسی‌های راهبردی.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۹)، چشم انداز روابط کشورهای عرب با عراق جدید، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۳، اول، بهار.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۳)، تحولات یمن در نگاه اروپایی، دیدگاهی آلمانی، تحلیل راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، ش ۱۲۷، آذر.
- ادوارد، مورلی میلتن و پیتر هینچ کلیف (۱۳۸۵)، بحران در خاورمیانه، ترجمه شهرزاد رستگار و شریعت پناهی، چ ۱، تهران: انتشارات قومس.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۰)، چالش‌های پیش روی عراق جدید، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۱۲، ش ۴۸.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۳)، خیزش داعش و بحران امنیتی در عراق، گزارش پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، کد موضوعی ۲۶۰، شماره مسلسل گزارش ۱۳۷۳۹.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۸)، تحول تروریسم در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۲، ش ۴، زمستان.
- پیشگاهی فرد، زهرا و پرویز سلیمانی مقدم (۱۳۸۸)، کنش‌های استدلالی ژئوپلیتیک انتقادی، فصلنامه جغرافیا، دوره جدید، ش ۷، ش ۲۳، زمستان.
- ترابی، طاهره (۱۳۹۰)، آمریکا و ثبات خلیج فارس در روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایران - عربستان، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، ۵ جولای - سپتامبر ۲۰۱۱، ش ۵.
- خلیلی، اسدالله (۱۳۸۳)، روابط ایران و آمریکا، بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- اخوان کاظمی، مسعود عزیزی، پروانه (۱۳۹۰)، کردستان عراق، هارتلند ژئوپلیتیکی اسرائیل، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶۰ اسلامی، مسعود، کوهی، ابراهیم، راستگو، محمدزمان (۱۳۹۳)، چالش‌های تجزیه عراق: منافع آمریکا و کشورهای همسایه (ایران، ترکیه و عربستان)، فصلنامه مطالعات جهان اسلام سال سوم شماره ۱۰.
- امینی، کریم (۱۳۸۸)، تاثیر روند دولت ملت سازی عراق بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان سعودی، مجله سیاست دفاعی اسدی، علیاکبر (۱۳۹۳)، بررسی سناریوی تجزیه عراق از منظر متغیرهای داخلی، اندیشکده راهبردی تبیین فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی شماره ۱۸.
- بخشی شیخ احمد، مهدی، بهنام، وهاب پور، پیمان (۱۳۹۲)، بررسی ایدئولوژی گروه تکفیری وهابی دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی (باقرالعلوم) دوره ۱۶، شماره ۶۴.
- تاج آبادی، حسین، دهنوی، مهدی (۱۳۹۳)، فدرالیسم عراق و امنیت ملی ایران، فرصتها و چالشها، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی شماره ۱۸.
- برنا بلداجی، سیروس (۱۳۸۶)، تاثیر روند دولت ملت سازی عراق بر ثبات سیاسی و سیاست خارجی عربستان سعودی، هفته نامه پگاه حوزه

جعفری ولدانی، اصغر، بیداقی، احد (۱۳۸۷)، مرزهای ناپیدای هویت و تمامیت ارضی کشورها، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، شماره ۲۴ علمی-پژوهشی

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۷۶)، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

جی مارتین، لی نور (۱۳۸۳)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران
دوست محمدی، احمد، الغبان، محمد سالم (۱۳۹۴)، بررسی تاثیر گروه‌های شیعه عراق بر عدم موفقیت طرح خاورمیانه جدید، فصلنامه سیاست

رحیمی، علیرضا (۱۳۹۴)، انتخابات و امنیت ملی، از ثبات تا دگرگونی سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی سال هجده شماره سوم
ساوه درودی، مصطفی (۱۳۹۰)، گروهک تروریستی داعش، برآیند تنازعات و ناامنی های منطقه ای، فصلنامه علمی-پژوهشی امنیت پژوهی سال سیزدهم: شماره ۴۵.

شریفیان، جمشید، همایونی، محمدرضا، ملکی، بهروز (۱۳۹۳)، حاکمیت شیعی عراق و تأثیر آن بر امنیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی امنیت پژوهی سال سیزدهم: شماره ۴۸

شفیعی عربی، میر علی (۱۳۸۷)، اهمیت منطقه خاورمیانه و بررسی اجمالی طرح خاورمیانه بزرگ، سال هشتم، مجله ی فضای جغرافیایی شماره ۲۳

شیرودی، مرتضی (۱۳۸۴)، طرح خاورمیانه بزرگ، غرب و کشورهای مسلمان زمینه‌ها، چیستی و پیامدها، مجله ی اندیشه تقریب، تابستان ۱۳۸۴، شماره ی ۳

عبدخدائی، مجتبی تبریزی، زینب (۱۳۹۴)، نقش گروه‌های تکفیری- تروریستی سوریه و عراق در تأمین امنیت اسرائیل، مجله مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۴۱

علوی پور، سید محسن (۱۳۸۸)، ژئوپلیتیک عراق و امنیت در منطقه خلیج فارس، مجله مطالعات خاور میانه شماره ۵۷

Drysdale, Alasdye and Blake, Gerald (1989), *The Middle East and North Africa: A Political Geography*, Translated to Persian by Dorreh Mirheaidar, Foreign Affairs Publication, Tehran
https://wikitravel.org/en/Middle_East